

زیبایی طبیعی و اخلاق در اندیشه کانت

رضا ماحوزی^۱

چکیده:

در نظام فلسفه نقدی، فاهمه قانون‌گذار طبیعت تجربی و عقل قانون‌گذار حیطه آزادی است. اما علی‌رغم این تفکیک، تکالیف اخلاقی وضع شده باید در طبیعت متحقق شوند. این تکالیف را نمی‌توان در ساحت طبیعت تجربی عملی کرد زیرا تصویر اخیر، پدیداری و بنابراین متعین است؛ ازاینرو مناسب اراده آزاد نیست. کانت تصویر ذهنی غایت‌مندانه از جهان، که توسط قوه ذوق زیباشناختی (قوه حکم) تبیین می‌شود را، تأمین‌کننده نیاز فوق دانسته است. قوه حکم، کثرات اعیان و قانون‌های تجربی ساخته شده توسط فاهمه را در جریان ادراکی آزاد، مورد تأمل قرار داده و با انتزاع صورت‌های محض آنها، و وحدتشان در یک سلسله مراتب ارگانیکی، طبیعت فی‌نفسه زیبایی عرضه می‌دارد که مناسب تحقق تکالیف اخلاقی است. تبیین این امر و معرفی قوه حکم زیباشناختی به‌عنوان قوه واسطه‌گر بین فهم و عقل، اهدافی‌اند که نوشتار حاضر درصدد بیان آنها است.

کلید واژه‌ها: خیال، فهم، عقل، طبیعت تجربی، طبیعت فی‌نفسه، دترمنیسم، زیبایی طبیعی، ارگانیسم، تکلیف، اخلاق، اراده، غایت‌مندی.

کانت در *نقد عقل محض*، با معرفی بنیادهای پیشینی معرفت تجربی (فیزیک محض) و تعیین حدود و کاربرد این بنیادها، طبیعت تجربی (فیزیک تجربی) ساخته شده در فاهمه و عقل نظری را طبیعتی تجربی (پدیداری) معرفی نمود و آن را از طبیعت فی نفسه (جهان نومن‌ها)، که شناخت ناپذیر است تفکیک کرد (Kant 1965). A₂₃₆₋₂₆₀/ B₂₉₅₋₃₁₆ بنابه این تفکیک، طبیعت متعلق شناخت، طبیعتی ساخته شده و قوام یافته در ذهن است که اصول پیشینی فاهمه و مفاهیم پیشینی ذهن، بنیادهای پیشینی این طبیعت می‌باشند (کانت، ۱۳۸۱، مقدمه V، ۷۸).

فاهمه از یک سو، این طبیعت پدیداری را در رویکردی معرفتی ایجاد می‌کند و از سوی دیگر، محدود به شناخت همین طبیعت پدیداری است. بدین ترتیب، پدیدارهای اعیان، همچون ماده‌های معرفت، تعیین کننده حدود و عملکرد معرفتی فاهمه هستند. این بدین معنا است که فاهمه فقط و فقط به طبیعت تجربی ساخته شده توسط خود دسترسی معرفتی دارد و ساحت‌های دیگری چون اخلاق و زیبایی، خارج از محدوده معرفتی وی هستند (همان، مقدمه II، ۶۶).

کانت این محدودیت را لازمه نظریه اخلاق خود دانسته است زیرا با تفکیک ساحت فاهمه از ساحت عقل، کانت حیطه قانون‌گذاری عقل که مربوط به اراده آزاد و تکالیف عملی است را از حیطه قانون‌گذاری فاهمه جدا می‌کند؛ «قانون‌گذاری به وسیله مفاهیم طبیعی به کمک فهم صورت می‌گیرد و نظری است. قانون‌گذاری به وسیله مفهوم اختیار به کمک عقل صورت می‌گیرد و صرفاً عملی است. فقط در [حوزه] عملی است که عقل می‌تواند قانون‌گذار باشد» (همان).

بنابه این تفکیک، فعل اخلاقی و ایمانی در اندیشه کانت مستلزم ساحت ویژه خود یعنی ساحت عقل است که با ابتدا بر اصول پیشینی خود و آزاد از اصول متعین فاهمه، دستورهای محض اخلاقی وضع می‌کند. بدین گونه کانت ساحت شناخت را محدود می‌کند تا مجالی برای ایمان و عقل فراهم آید؛ «پس این دو قلمرو مختلف که یکدیگر را گرچه نه در قانون‌گذاری‌شان اما در عملکردشان در جهان محسوس بی‌وقفه محدود می‌کنند، قلمرو واحدی را نمی‌سازند زیرا مفهوم طبیعی متعلقات خویش را در شهود متصور می‌کند اما نه به مثابه اشیاء فی نفسه^۱، بلکه به مثابه پدیدارهای صرف. اما مفهوم اختیار، بالعکس، در متعلق خویش شیء فی نفسه را متصور می‌کند اما نه در شهود. بنابراین هیچ‌کدام از آن‌ها نمی‌توانند شناختی نظری از متعلق خویش (یا حتی خود فاعل اندیشیده) به مثابه شیء فی نفسه فراهم کند؛ این متعلق باید فوق محسوس^۲ باشد و ایده آن باید شالوده امکان همه این متعلقات تجربه قرار گیرد، اما خود آن هرگز نمی‌تواند به یک شناخت ارتقاء یا گسترش یابد» (همان، مقدمه II، ۶۷).

کانت در این متن، ساحت عقل عملی را نه طبیعت تجربی ساخته شده توسط فهم، بلکه طبیعت فی نفسه ناظر به فوق محسوس، معرفی کرده است. این فوق محسوس هم بنیاد شناخت‌های تجربی است (ماحوزی، ۱۳۸۷،

¹ - things in itself

² - super sensible

۵۳-۶۸) و هم بنیاد اخلاق است. اما قبل از این که به تبیین این ساحت و توضیح فرولایه فوق محسوس بپردازیم، لازم است به اجمال، تصویری از حکم اخلاقی و اصل پیشین آن در نظریه اخلاق کانت عرضه کنیم.

عقل عملی به عنوان قوه تعیین کننده دستورهای اخلاقی

کانت اخلاق را به حوزه عقل منتقل کرد، زیرا بنابه فلسفه نقدی، ایده‌ها و مفهومی‌های عقل عملی، فارغ از زمان و در نتیجه فارغ از تعیین زمانی مقوله علیت هستند. وی همچنین با برجسته کردن نقش فاعل اخلاقی در وضع قوانین، تلقی جدیدی از اخلاق انسان‌انگاران^۱ ارائه داد. عقل با مبنا قرار دادن اصول پیشینی خود، دستورهای کلی و ضروری ارائه می‌دهد که باید از هرگونه علایق شخصی عاری باشد و در نتیجه موافقت دیگران را به همراه داشته باشد. امر مطلق (تنجیزی)، محصول خودآیینی^۲ و خود-الزامی^۳ فاعل اخلاقی است که در وضع آن، از هرگونه انگیزه و غایتی صرف‌نظر شده و بنابراین صرف نیّتی است که بر مبنای انگیزه انجام تکالیف شکل گرفته است؛ «ارزش اخلاقی عملی که از روی وظیفه انجام گرفته باشد، نه در مقصودی^۴ [نهفته است] که به آن باید رسید بلکه در آیین رفتاری است که آن را معین می‌کند، و از این رو نه به تحقق هدف آن عمل بلکه فقط به اصل نیّت [یا خواستی] که عمل به موجب آن صورت گرفته است، صرف‌نظر از هر چیزی که خواسته شده باشد، وابسته است» (کانت، ۱۳۶۹، ۳۹۹، ۲۳). تکلیف یا همان "ضرورت عمل کردن از سر احترام به قانون" (همان، ۴۰۰، ۲۴)، بر ضرورت عینی خود فعل اخلاقی تأکید دارد که کلیت آن همچون امری مشارکت پذیر، توسط همگان پذیرفته می‌شود (بینید همان).

کانت اصل پیشینی اخلاق را به پنج بیان صورت‌بندی کرده است. اگرچه هرکدام از صورت‌بندی‌های فوق بر جنبه خاصی تأکید می‌ورزند ولی همگی گویای حقیقت واحدی هستند (همان، ۴۳۶، ۸۶). بنابه صورت‌بندی اول، یعنی «تنها بر پایه آن آیینی رفتار کن که در عین حال بخواهی که [آن آیین] قانون عام شود» (همان، ۴۲۱، ۶۰)، فاعل اخلاقی هرگونه غایت و انگیزه شخصی را در انتخاب افعال کنار نهاده و دستور مذکور را همچون دستوری کلی و ضروری عرضه می‌دارد. این کلیت و مشارکت پذیری امر اخلاقی، مبنای مشارکت‌پذیری اجتماعی انسان‌ها در رویکردی آزادانه است.

از آن جا که انتخاب‌های آزادانه فاعل اخلاقی، باید برای همگان معتبر و قابل احترام باشد، کانت با ملموس‌تر کردن امر اخلاقی، از تکالیف کلی اخلاقی به عنوان قانون‌های کلی طبیعت یاد می‌کند؛ «چنان عمل کن که گویی بناست که آیین رفتار تو، به اراده تو یکی از قوانین عام طبیعت شود» (همان، ۴۲۱، ۶۰). هرچند در اینجا "قانون عام طبیعت"، به مثابه تمثیل و سمبلی از قانون‌های طبیعت تجربی نگریسته شده است، ولی مراد از آن در این

1 - humanistic

2 - autonomy

3 - self-obligation

4 - purpose

صورت‌بندی، قانون‌های مزبور نیست. به عقیده کانت، قانون اخلاقی باید همچون قانون طبیعت باشد که جمعی از آن‌ها، یک کلیت سالم و زیبا را عرضه بدارد، بگونه‌ای که همه قوانین، همچون قوانین طبیعت، مکمل هم باشند (همان، ۴۲۲، ۶۲). بنابراین، قانون اخلاقی باید قانون عام همه انسان‌ها باشد و نه دستوری جزئی که بر مبنای غایتی خاص انتخاب شده است.

کانت این نکته را در صورت‌بندی سوم واضح‌تر بیان کرده است؛ «چنان رفتار کن تا بشریت را چه در شخص خود و چه در شخص دیگری، همیشه به‌عنوان یک غایت به شمار آوری و نه هرگز تنها همچون وسیله‌ای» (همان، ۴۲۹، ۷۴). غایت لحاظ کردن همه انسان‌ها، در واقع کنار نهادن انگیزه‌ها و منفعت‌های صرفاً شخصی و لحاظ طبیعت بشری به‌عنوان مقصود نهایی در همه انتخاب‌ها است. فاعل اخلاقی خودآیین با رعایت اصل کلیت در وضع و انتخاب افعال خود، همه انسان‌ها و طبیعت بشری را همچون امری قابل احترام نگریده و آن‌ها را همچون غایت لحاظ می‌کند.

اراده خودآیین (خود قانون‌گذار)، با آزادی از تمایلات و انگیزش‌های شخصی، به قانونی که خود وضع کرده است و برای همگان معتبر است احترام می‌گذارد و در نتیجه گام به‌گام به شرافت انسانی نزدیک می‌شود. شرافت انسانی، که مبنای احترام به انسان است، در نسبت با خودآیینی حاصل می‌آید. از این رو، شرافت هر انسانی منوط به اراده قانون‌گذار او است. این معنا در صورت‌بندی چهارم چنین بیان شده است؛ «هر اراده انسانی، اراده‌ای است که از طریق آیین‌های رفتارش قوانین عام وضع می‌کند» (همان، ۴۳۲، ۷۹).

شرافت انسانی یا همان بالفعل کردن استعدادهای عقلی، تنها از طریق اراده‌ای خود آیین حاصل می‌آید. انسان به‌عنوان واضع فعل اخلاقی کلی و ضروری، برخوردار از طبیعتی عقلانی است که بنابه همین جنبه، قابل احترام است. غایت قرار دادن همه انسان‌ها هنگام وضع قوانین اخلاقی، تصویری از جامعه‌ای را عرضه می‌دارد که در آن هر عضوی هم واضع قانون است و هم تابع آن. کانت تصویر چنین جامعه‌ای را در صورت‌بندی پنجم، در قالب مملکت (کشور) غایات^۱ چنین بیان کرده است؛ «هر ذات خردمند هنگامی عضو مملکت غایات است که اگرچه در آن واضع قوانین عام است، خود تابع این قوانین باشد» (همان، ۴۳۳، ۸۲). تصور عضویت در مملکت غایات، در ما علاقه‌ای به وضع و پایبندی به قانون‌های اخلاقی ایجاد می‌کند.

خودآیینی عقل در وضع قانون‌های اخلاقی و پایبندی به آن‌ها، در واقع تحقق شرافت انسانی و دست یافتن به مقام خیر اعلی^۲ و تقدس است. عقل با آزادی اراده و با نظر به اصل پیشینی خود، گام به‌گام با کنترل امیال و خواسته‌های شخصی به تابعیت اراده تحت قانون اخلاق نزدیک می‌شود و به آن دست می‌یابد. از آنجا که آدمی به لحاظ داشتن امیال و احساسات به جهان محسوس و پدیداری و به لحاظ فعالیت‌های محض عقلی به جهان معقول و فی‌نفسه (نومن‌ها) تعلق دارد، همواره نزاعی دائمی میان این دو وجود دارد. آزادی حقیقی انسان،

¹ - kingdom of ends

² - highest good

آزادی از خواسته‌های افراطی امیال و تابعیت آن‌ها از عقل است. این آزادی زمانی متحقق می‌شود که اراده معطوف به تکلیف (فضیلت)، با اراده معطوف به تمایلات (سعادت) ناسازگاری نداشته باشد. زیرا همراهی کامل فضیلت و سعادت شرط اصلی تحقق خیر اعلا به‌عنوان عالی‌ترین غایت انسان و عقل عملی محض است. به عبارت دیگر، تنها در این صورت است که اراده می‌تواند بدون هرگونه مانعی تحت قانون کلی اخلاق قرار گیرد و همچون موجودی معقول¹ نمایان شود (کانت ۱۳۸۵، ۲۸-۲۱۰، ۱۱: ۵-۱۸۴).

اما دست یافتن به مقام تقدس و حصول شرافت انسانی، علاوه بر وضع قانون‌ها و تکالیف الزام‌آور اخلاقی، مستلزم اجرای آن‌ها نیز می‌باشد. صرف وضع قانون‌ها، تأمین‌کننده شرافت انسانی نیست. از این رو، فرامین اخلاقی وضع شده توسط عقل عملی، باید در عرصه عمل متحقق شوند. عرصه تحقق این فرامین، طبیعت است. اما کدام طبیعت؟ این نمی‌تواند طبیعت تجربی (پدیداری) باشد زیرا این طبیعت، تحت سیطره مکانیسم علی قرار دارد و بنابراین کاملاً ناسازگار با آزادی اراده است. جسم انسان نیز به‌عنوان عینی از اعیان طبیعت تجربی، تحت سیطره مکانیسم قرار دارد. همان‌گونه که اشاره شد، فاهمه تصویری مکانیکی از طبیعت تجربی عرضه می‌دارد که در آن، تمامی اجزاء و اعیان آن در رابطه برگشت‌ناپذیر علی قرار دارند. اگر عرصه تحقق فرامین اخلاقی را طبیعت تجربی تبیین شده در *نقد عقل محض* بدانیم، قاعدتاً به مشکلی اساسی برخورد می‌کنیم زیرا کانت پیش از این، با تفکیک دو ساحت فاهمه و عقل، حوزه قانون‌گذاری هرکدام را مشخص کرد و بنابراین به شکافی اشاره کرد که طی آن، هیچ‌کدام از این دو قوه نتوانند در ساحت دیگری قانون‌گذاری کنند (کانت ۱۳۸۱، مقدمه II، ۶۶ و Allison 2001, pp. 201-203). از یک سو، عقل با اراده آزاد و دور از تعینات دترمنیستی، تکالیفی را وضع می‌کند و از سوی دیگر، فاهمه با اصول پیشینی خود، طبیعتی متعین به‌عنوان فیزیک تجربی عرضه می‌دارد. با توجه به این تفاوت، تکالیف کلی اخلاقی را نمی‌توان در ساحت فیزیک تجربی متحقق کرد. پس لازم است برای تحقق تکالیف مذکور، عرصه‌ای غیر از عرصه طبیعت پدیداری فاهمه تبیین شود. کانت در *نقد حکم*، در جریان تأملی زیباشناختی، ساحت اعیان فی‌نفسه (نومنال) و فرولایه فوق محسوس ناظر به این ساحت را تبیین کرده است.

حکم تأملی زیباشناختی

کانت در *نقد عقل محض*، قوه حکم را به‌عنوان «قوه قرار دادن تحت قواعد» تعریف کرده است یعنی قوه تمییز دهنده این‌که آیا چیزی تحت یک قاعده قرار می‌گیرد یا نمی‌گیرد (Kant 1965, A₁₃₂/B₁₇₁). به عقیده وی، این قوه در همراهی با فاهمه، در رویکردی معرفتی، فاقد هرگونه قاعده ویژه خود است و تحت اصول و قواعد فاهمه فعالیت می‌ورزد. اصلی که قوه حکم بر مبنای آن شهودهای حسی را جهت اعمال مقولات فاهمه بر آن‌ها متعین می‌کند، اصل یا اصول فاهمه است، زیرا فعالیت حکم تعینی (قوه خیال)، ایجاد شاکله‌های اعیان و مقولات، جهت هارمونی دو قوه حس و فهم است (ماحوزی، ۱۳۸۸). از آن‌جا که قوه حکم ناظر به فعالیت شناختی، بر

¹ - rational being

مبنای اصول فاهمه، خود را هماهنگ با فاهمه می‌سازد، هیچ مبنایی برای معین کردن هرگونه قاعده یا اصلی متمایز برای این قوه و در نتیجه یک جداگانه برای آن وجود ندارد (see Kant 1965, A₁₃₄₋₃₅/B₁₇₃₋₇₄ & Allison 2001, p.15).

با این وجود کانت در نقد حکم، با تفکیک عملکرد تعینی^۱ از تأملی^۲ این قوه، تلقی متفاوتی از قوه حکم عرضه می‌کند؛ «قوه حاکمه به‌طور کلی قوه‌ای است که جزئی^۳ را به‌عنوان این که داخل در تحت کلی^۴ است تعقل می‌کند. اگر کلی (یعنی قاعده، اصل، قانون) داده شده باشد، قوه حاکمه‌ای که جزئی را تحت آن قرار می‌دهد... تعینی است. اما اگر فقط جزئی داده شده باشد و بناست کلی آن پیدا شود، در این صورت قوه حاکمه صرفاً تأملی است» (کانت ۱۳۸۱، مقدمه IV، ۷۲). از آن‌جا که جزئی‌های (اعیان و قانون‌های متکثر تجربی) به‌غایت گوناگونی توسط فاهمه عرضه شده‌اند و باید کلی‌های (مفهوم‌های تجربی کلی) آن‌ها یافت شود و تحت کلی‌های مذکور دسته‌بندی شوند، قوه حکم تأملی برای یافتن این کلی‌ها و وحدتشان در یک نظام ارگانیکی، نیازمند اصل ویژه خود است. این اصل کاملاً ذهنی، نه از خارج بدست می‌آید و نه می‌توان آن را بر طبیعت مقرر کرد «زیرا تأمل درباره قوانین طبیعت، موافق با نظم طبیعت تنظیم می‌شود، اما طبیعت موافق با شروطی که ما می‌کوشیم بر طبق آن‌ها به مفهومی از طبیعت نائل شویم... تنظیم نمی‌شود» (همان). یافتن کلی‌هایی که بتوان کثرات مفهوم‌ها و قوانین تجربی طبیعت را تحت آن‌ها وحدت بخشید، عملکردی تأملی است که قوه حکم بنابه اصل غایت‌مندی طبیعت^۵ آن‌ها را به‌دست می‌آورد. غایت‌مندی صورت یک عین، ناظر به مفهوم و تصور وضعیت بالفعل (کامل) آن عین و سازگاری آن با کثرتی از چیزها است (همان، مقدمه IV، ۷۴). غایت‌مندی مدنظر قوه حکم زیبا شناختی، غایت‌مندی بدون غایت است. غایت‌مندی ذهنی یا همان غایت‌مندی بدون غایت، به عنصر صرفاً صوری موجود در شیء نظر دارد. این عنصر صرفاً صوری، زمینه و بنیاد وحدت کثرات، تحت مفهوم‌های تجربی کلی‌تر (انواع و اجناس) است. این وحدت، به هیچ‌گونه غایت عینی نظر ندارد، بلکه صرفاً به غایت‌مندی ذهنی تصورات آن‌ها در ذهن شهود کننده نظر دارد.

حکم تأملی بنابه این اصل، تصویری از طبیعت به‌نحو کلی عرضه می‌دارد که طی آن، صورت‌های غایی مفهوم‌ها و قانون‌های تجربی، در تأملی ذهنی انتزاع شده و تحت اجناس برتر قرار می‌گیرند و بدین ترتیب با یافتن کلی‌های برتر و دسته‌بندی و وحدت جزئی‌ها تحت آن‌ها، نظامی ارگانیکی همچون طبیعت به‌نحو کلی عرضه می‌شود؛ «چنین وحدتی بالضروره باید از پیش فرض شود زیرا در غیر این صورت، هیچ‌گونه پیوند فراگیری میان شناخت‌های تجربی در کلیتی از تجربه وجود نداشت. قوانین کلی طبیعت، بدون شک چنین پیوندی را میان اشیاء از جهت جنس آن‌ها، به‌مثابه اشیاء طبیعت به‌طور عام، اما نه از جهت نوع آن‌ها، به‌عنوان موجودات خاص طبیعت،

¹ - determinate

² - reflective

³ - particular

⁴ - universal

⁵ - principle of purposiveness of nature

فراهم می‌کنند» (همان، ص ۷۸). کلی‌هایی که حکم تأملی می‌یابد، اجناسِ انواع مرتبه پایین (قبلی)، به حساب می‌آیند، همان‌گونه که اجناسِ اخیر نیز به نوبه خود، به عنوان انواعِ اجناسِ مراتب برتر به حساب می‌آیند. این فرایند تا یافتن عالی‌ترین اجناس این سلسله ادامه می‌یابد. نظرگاه مکانیکی هرگز قادر به عرضه چنین تصویری نیست. تصویر جهان به نحو ارگانیکی، تنها از طریق رابطه غایت‌مندانه اجزاء این نظام با هم و با کل، در جریان تأمل آزاد قوه حکم تأملی حاصل می‌آید (see Ginsborg 2005, p.20).

بنابه ملاحظات فوق، اصل غایت‌مندی طبیعت، اصل ویژه حکم تأملی است و نه اصل قوه حکم به‌طور کلی (کانت ۱۳۸۱، ۷۴، مقدمه IV). این اصل، اصلاً تماماً ذهنی است، از این رو قوه حکم تأملی توسط این اصل، «نه برای طبیعت (به مثابه خودآیینی)، بلکه برای خودش (به مثابه قانون‌گذاری بر خویش)، قانونی برای تأمل درباره طبیعت مقرر می‌دارد که می‌توان آن را *قانون تقسیم طبیعت به انواع* بالنسبه به قوانین تجربی آن نامید و قوه حاکمه این قانون را به نحو پیشین در طبیعت نمی‌شناسد، بلکه آن را برای حصول یک نظم طبیعی قابل شناخت توسط فهم ما در تقسیم بندی آن از قوانین کلی طبیعت، وقتی که مایل است کثرت قوانین خاص را تابع آن‌ها سازد، می‌پذیرد» (همان، مقدمه V، ص ۸۱). به عقیده کانت، نظم طراحی شده در طبیعت بر مبنای انواع و اجناس، نه یک نظم متعین در طبیعت، بلکه خوانشی ذهنی از طبیعت توسط حکم تأملی است، "چنان‌که گویی" نظم قابل شناخت طبیعت است.

تصویر عرضه شده توسط حکم تأملی، تصویری آزاد از مفهوم‌ها و اصول پیشینی فاهمه و بنابراین تصویری از نظام جهان فی‌نفسه است، زیرا با کنار گذاشتن هرگونه بنیاد متعین در جزئی‌های متعلق تأمل و انتزاع صورت محض آن‌ها و وحدت‌شان در یک نظام ارگانیکی، تصویری کلی از طبیعت نامتعیّن و غیرپدیداری حاصل می‌آید، چنان‌که گویی طبیعت فی‌نفسه در واقعیت نیز همین‌گونه است (ماحوزی ۱۳۸۷، ۶۵-۶۴). کانت همین ساحت را، فرولایه فوق محسوس پدیدارها و مبنای تفکیک نومن از فنومن دانسته است (Schaper 1996, p.60).

زیبایی طبیعی و اخلاق

کانت در مقدمه اول و در بخش ۳۵ کتاب *نقد حکم*، اصل حکم تأملی را اصل مقوم احساس لذت و الم در حکم زیبا شناختی، بویژه در زیبایی طبیعی دانسته است. احکام زیباشناختی، مفهوم هدفمندی طبیعت را تحریک و همراهی می‌کنند. تأمل بر اعیان جزئی و انتزاع صورت‌های غایی محض آن‌ها و وحدت‌شان در یک نظام ارگانیکی، که نتیجه هارمونی آزاد خیال و فاهمه است، تأمین‌کننده ذوق^۱ و مبانی پیشین آن است (Zimmerman 1996, pp.162-67).

این ذوق هم سوژکتیو است، زیرا از احساسی ذهنی سخن می‌گوید و هم دارای کلیت و ضرورت است. کانت، ذهنی و شخصی بودن حکم ذوقی، و در عین حال کلی و ضروری بودن آن را به تفصیل در دقایق^۲ اول تا

¹ - taste

² - moments

چهارم کتاب نقد قوه حکم مورد بحث قرار داده و ویژگی‌های ضروری و غیرضروری امر زیبا را ذکر کرده است (نک: بندهای ۱ الی ۲۲).

بنابه دقیقه اول، حکم تأملی زیباشناختی، با صرف نظر از وجود اعیان و توجه صرف به صورت محض آن‌ها، برخلاف امر مطبوع^۱ - امری خوشایند برای افراد که کاملاً بر احساس‌های شخصی آن‌ها مبتنی است - و خیر^۲ - آنچه به عنوان وسیله‌ای برای چیزی معین، خوشایند است (همان، ب ۴، ۱۰۴) - به احساس رضایتی فاقد هرگونه علاقه دست می‌یابد.

این احساس ذهنی لذت، بنابه دقیقه دوم، برای همگان معتبر است، زیرا تجربه کننده زیبایی، با کنار نهادن هرگونه علاقه‌ای، «از زیبایی چنان سخن می‌گوید که گویی خاصیتی از اشیاء است. از این رو می‌گوید "فلان شیء زیباست" و منتظر توافق دیگران با حکم خود درباره رضایت نمی‌ماند، زیرا پیش از آن، بارها با این توافق روبرو شده است، بلکه این [توافق] را از آنان مطالبه می‌کند و اگر به نحو دیگری قضاوت کنند، آنان را سرزنش و ذوقشان را، که متوقع است داشته باشند، انکار می‌کند» (کانت ۱۳۸۱، ب ۷، ۱۱۲). این خصلت کلیت، صرفاً ذهنی است زیرا «اگر درباره اعیان صرفاً برحسب مفاهیم حکم کنیم، در این صورت هر تصویری از زیبایی از کف می‌رود. بنابراین هیچ قاعده‌ای که برطبق آن هرکس مجبور باشد چیزی را به مثابه زیبا به رسمیت بشناسد نمی‌تواند موجود باشد» (همان، ب ۸، ۱۱۶). یک تجربه کننده زیبایی، صرفاً باید با دقتی مضاعف، هرگونه علاقه متمایل به مطبوع و خیر را از اعیان متعلق تأمل خویش کنار بگذارد تا بتواند نسبت به تجربه خود از آن عین، به عنوان یک عین زیبا، کاملاً یقین داشته باشد (همان، ۱۱۷).

غایت یک شیء، تصور کمال و فعلیت آن شیء است. از آنجا که تصور غایت، علت ایجاد شیء (معلول) است، کانت «علیت یک مفهوم در قبال متعلق‌اش را غایت‌مندی (صورت غایی) آن» تعریف می‌کند (همان، ب ۱۰، ۱۲۲). کانت در دقیقه سوم، درک صورتهای غایی اعیان را مبنای ایجاد لذت احکام ذوقی معرفی کرده است؛ «آگاهی از علیت یک تصور برای نگاه داشتن ذهن در همان حالت، می‌تواند در این جا به طور کلی حامی چیزی باشد که لذت می‌نامیم، درحالی که برعکس، الم آن تصویری است که حاوی مبنای ایجاد حالت تصورات به ضد آن‌ها است» (همان). لذت و المی که در جریان تأمل و انتزاع صورتهای غایت‌مند اعیان بدست می‌آید، مبنای حکم ذوقی است. این صورت غایی، همان صورت محض عین است که با توجه به رعایت دقایق اول و دوم حاصل می‌آید. حکم تأملی زیباشناختی، بدون توجه به هرگونه غایت‌مندی عینی بیرونی (سودمندی) و غایت‌مندی عینی درونی (کمال) - که هم ناظر به کمال کیفی یعنی توافقات کثرات با آن در یک رابطه ارگانیکی است و هم ناظر به کمال کمی یعنی تکمیل شیء در نوع خود است - صرفاً به عنصر «صوری در تصور شیء، یعنی توافقات کثرات با یک وحدت (بدون این که معین باشد این [وحدت] چه باید باشد)، [نظر دارد و بنابراین] هیچ‌گونه غایت‌مندی عینی را نمی‌شناسد زیرا چون از این وحدت به مثابه غایت (آنچه که شیء باید باشد) قطع نظر شده است، چیزی

¹ - pleasant

² - good

جز غایت‌مندی ذهنی تصورات در ذهن شهود کننده باقی نمی‌ماند و این، اگرچه حاکی از نوعی غایت‌مندی حالت تصور در ذهن و سهولت درک یک صورت معین توسط تخیل در این حالت است، اما حاکی از هیچ کمالی از عین نیست زیرا عین در این جا به وسیله مفهوم غایتی اندیشیده نشده است» (همان، ب ۳۳، ۱۵-۱۳۲).

در نهایت، بنابه دقیقه چهارم، صورت ذهنی ادراک شده توسط ملاحظات فوق، ضرورتاً توافق کلی را از همگان می‌طلبد؛ «ما طالب توافق همگان هستیم، زیرا مبنایی داریم که در همه مشترک است و می‌توانیم روی این توافق حساب کنیم به شرط آن‌که همیشه مطمئن باشیم موردی که منظور ما است به درستی تحت این معنا، به مثابه ملاک توافق قرار گرفته است» (همان، ب ۱۹، ۱۴۶؛ ب ۴۰، ۲۶-۲۲۴). به عقیده کانت ضرورتی که حکم ذوقی مدعی آن است، ایده‌ای از یک حس مشترک^۱ است (همان، ب ۴۰). این حس مشترک، متفاوت از فهم مشترک^۲ (عقل سلیم^۳)، که مبتنی بر مفاهیم است، می‌باشد. زیرا حس مشترک برخاسته از حکم ذوقی، محصول بازی آزاد خیال و فاهمه است؛ «از حس مشترک باید ایده یک حس مشترک همگانی^۴، یعنی یک قوه داوری (حکم) را فهمید که در تأملش، طرز تصورهای همه انسان‌های دیگر را (به نحو پیشین) در اندیشه به حساب می‌آورد تا حکم، خویش را با عقل جمعی انسانی سازگار کند و از توهم برخاسته از شرایط خصوصی ذهنی که به سهولت می‌توانند عینی پنداشته شوند و بر حکم تأثیری زیانبار می‌نهند بگریزد. این کار بیشتر از طریق مقایسه حکم ما با احکام ممکن دیگران صورت می‌گیرد... این کار هم فقط وقتی میسر است که شخص تا حد ممکن ماده حالت تصویری خود یعنی تأثر حسی را کنار بگذارد و فقط به ویژگی‌های صوری تصور یا حالت تصور خود عنایت کند» (همان، ب ۴۰، ۲۲۵). رابطه آزاد قوه خیال و فاهمه در جهت انتزاع و حصول صورت‌های غایت‌مند محض اعیان، یک "قانون‌مندی بدون قانون" است که طی آن، قانونی توسط متخیله تنها و فاهمه تنها وضع نمی‌شود، بلکه هامونی آزاد خیال و فاهمه خود را همچون قانون‌مندی بدون قانون نمایان می‌سازد؛ «توافقی ذهنی میان قوه متخیله و فاهمه - بدون [توافقی] عینی مثل وقتی که تصور به مفهوم معینی از یک عین راجع است - می‌تواند با قانون‌مندی آزاد فاهمه (که غایت‌مندی بدون غایت نیز نامیده می‌شود) و با خصلت ویژه یک حکم ذوقی سازگار باشد» (همان، ب ۲۲، ۵۲-۱۵۱).

حصول صورت‌های غایت‌مند محض اعیان و وحدت آن‌ها در نظامی از انواع و اجناس، به صورت نظامی ارگانیکی تصویر می‌شود که در آن، همه اجزاء در خدمت هم و در خدمت کل مرتب شده‌اند. این طبیعت ارگانیکی، یا همان طبیعت به نحو کلی، فضای مناسبی برای تحقق تکالیف و فرامین اخلاقی است. این نظام ارگانیکی، از یک سو مانعی بر راه تحقق غایات اخلاقی نیست، بلکه در راستای تحقق این غایات تنظیم شده است و بنابراین حامی آن‌ها نیز هست. نظام مذکور تفسیری غایت‌مندانه از طبیعت عرضه می‌کند که اولاً، آزاد از علیت مکانیکی است و ثانیاً، رو به سوی غایت نهایی فاعل اخلاقی، یعنی رسیدن به مقام تقدس و ملکوت دارد.

1 - common sense

2 - common understanding

3 - sensus communis

4 - a sense common to all

کانت هدفمندی صوری طبیعت را ناظر به فرولایه فوق محسوسِ اعیان (نومن‌های اعیان)، و ایده خدا در رأس این نظام ارگانیکی را به عنوان خالق کلیت وحدت یافته این فرولایه‌ها معرفی می‌کند (see Buchdahl, 1996, pp.45-46). از طریق این فرولایه، هارمونی طبیعت با اخلاق تبیین می‌شود. این فرولایه، کاملاً نامتعیین^۱ است و توسط حکم تأملی عرضه می‌شود. حکم تأملی در عملکردی آزادانه، در مقابل حکم تعینی، با تأمل بر مفاهیم و قوانین متکثر ساخته شده توسط فاهمه، این فرولایه را هم در قالب نومن‌های اعیان و هم در قالب ایده استعلایی خداوند در فوق این نظام ارگانیکی (طبیعت به نحو کلی)، قابل تعیین^۲ می‌سازد و عقل عملی به عنوان قوه تکالیف اخلاقی، با استفاده از این فضا به عنوان عرصه تحقق فرامین اخلاقی، این بنیاد را تعیین می‌بخشد؛ «فهم، توسط امکان قوانین پیشین خود برای طبیعت، دلیل این را که طبیعت فقط به مثابه پدیدار برای ما شناخته می‌شود به دست می‌دهد و با این کار در عین حال به فرولایه فوق محسوسِ طبیعت نیز اشاره دارد، گرچه آن را کاملاً نامتعیین باقی می‌گذارد. قوه حاکمه، به کمک اصل پیشین خود برای داوری درباره طبیعت، بر طبق قوانین خاص ممکن آن، فرولایه فوق محسوس را (هم در ما و هم در خارج از ما) به کمک قوه عقل خویش تعیین پذیر می‌کند. اما عقل، به کمک قوانین عملی پیشین‌اش، آن را تعیین می‌بخشد و بنابراین قوه حاکمه گذار از قلمرو مفهوم طبیعی به قلمرو مفهوم اختیار را میسر می‌کند» (همان، مقدمه IX، ۹۵).

از آنجا که "گویی" نظام ارگانیکی جهان رو به سوی همان غایتی دارد که غایت نهایی عقل عملی (اخلاق) است، زیبایی طبیعی، از یکسو سمبلی از اخلاق جلوه می‌کند زیرا در نظریه اخلاق نیز تمامی قواعد، دستورها و تکالیف عقلی معطوف به غایتی نهایی یا همان خیر اعلی - هماهنگی سعادت و فضیلت - و در نتیجه نیل به قام تقدس است. این مسئله اصلی ترین مؤلفه تحریک کننده احساس اخلاقی یا همان انگیزه عمل به تکالیف اخلاقی را فراهم می‌آورد. حضور این احساس و دفع موانع و مزاحمت‌هایی که در محیط بیرون و درون همواره عمل به تکالیف اخلاقی را کم رنگ می‌کنند سبب می‌شود فاعل اخلاق در عمل به تکالیف و دستورهای خودآیین خویش جدی تر و مصمم تر گام برداشته و بسوی عقلانیت محض و مقام تقدس پیش رود.^۳ از سوی دیگر، همین تصویر زیبای طبیعی از جهان به دلیل همسویی با آرمان اخلاقی، علیت مکانیکی طبیعت و تن را همسو با علیت غایت شناختی جهان نمایانده و بنابراین اصلی ترین مانع پیش روی تحقق خیر اعلی یعنی نزاع این دو علیت و به عبارت دیگر، شهروند دو جهان بودن انسان را برطرف می‌کند (see Allison 2001, pp. 208 & 219).

علاوه بر این، قوه حکم در تبیین ذهنی و مفروض فرولایه فوق محسوس، امکان ذهنی پیوستگی فاهمه و عقل را میسر می‌کند و بدین ترتیب شکاف بین طبیعت و آزادی را پر می‌کند. قوه حکم زیباشناختی با تأمل بر محصولات فاهمه و انتزاع صورت‌های محض آن‌ها و وحدتشان در یک نظام ارگانیکی، ساحت مورد نیاز عقل عملی را تبیین و فراهم می‌کند و بدین ترتیب گذر از محسوس به معقول را امکان‌پذیر می‌سازد (Buchdahl

¹ - undetermined

² - determinable

^۳ - در ادامه ماهیت احساس اخلاقی و نسبت آن با هارمونی خودانگیخته قوای ذهن در فعالیت آزادانه خیال در تأملات زیباشناختی ذکر خواهد شد.

44-42, pp. 1996 & 13, p. 2005). Ginsborg). تعین و اثبات این ساحت نومنال ذهنی توسط عقل عملی و در جریان تعین فرولایه های فوق محسوس و اصول موضوعه های عقل عملی انجام می گیرد.

علاوه بر موارد فوق، قوه حکم زیباشناختی، طبیعت ارگانیکی آزاد را به عنوان "ایده عقلی جهان" (عالم)، که در نقد اول دسترسی معرفتی بدان غیرممکن اعلام شده بود، متصور ساخته و به مدد آن، هم قوه ذوق زیباشناختی و هم ملزومات نظریه شناخت و اخلاق را فراهم می سازد (Allison 2001, p.202). علاوه بر این، در جریان فعالیت قوه حکم، علاوه بر تبیین زیبایی طبیعی، هنری و والا، و ملزومات نظریه شناخت اعم از انواع و اجناس و هماهنگی قوای ذهن و اصل یکنواختی طبیعت - که لازمه استقرار و قانون های عام استقرائی است - و ملزومات نظریه اخلاق شامل فضای غیرپدیداری برای تحقق تکالیف اخلاقی و تقویت احساس اخلاقی در عمل به این تکالیف و همچنین نمایش ایده های تصویرناپذیر و نامحسوس عقل در قالب آثار زیبای طبیعی و هنری، تمامی قوای ذهنی بنحوی ارگانیک به هم متصل و مرتبط گردیده و در نتیجه اندام واحدی از تفکر فلسفی را عرضه می دارند. بدین ترتیب، حکم ذوقی با ارجاع به بنیاد فی نفسه (نومنال) اعیان و جهان، در واقع ایده های نامحسوس و فوق محسوس عقل را تثبیت و با نشان دادن نسبت آن ها با شناخت و اخلاق، پاره های ظاهراً منفصل فلسفه نقدی را به هم متصل می کند (ماحوزی، ۱۳۸۷، ۶۶ و Elliott 1996, pp.304-306).

همچنین حکم ذوقی که با رعایت دقایق چهارگانه حاصل آمده است، تأیید و تجربه مستقیم خود را از دیگران طلب می کند. حکم تأملی زیباشناختی با کنار گذاشتن هرگونه علاقه و انگیزش ناظر به وجود اعیان طبیعی، صورت محض آن ها را اندیشیده و با تحت هم قرار دادن آن ها، تصویری ارگانیکی از این نظام ارائه می دهد. این رویکرد پدیدارشناسانه - در کنار نهادن علایق و انگیزه های شخصی، سودمندی ها و منفعت های ناظر به وجود عین، و مفهوم ها و مقوم های متعین - تأمین کننده کلیت حکم ذوقی و احساس زیباشناختی و بنابراین خصلت انتقال پذیری آن است؛ «بنابراین کسی که با ذوق داوری می کند (به فرض آن که در تشخیص به خطا نرود و ماده را با صورت یا جذابیت را با زیبایی اشتباه نکند) می تواند غایت مندی ذهنی یعنی رضایت از عین را به هرکس نسبت دهد و احساس خویش را، آن هم بدون واسطه مفاهیم، به نحو کلی قابل انتقال بداند» (کانت ۱۳۸۱، ب ۳۹، ۲۲۳ و Zimmerman 1996. p.161).

این ویژگی، حکم ذوقی را به مثابه یک "حس مشترک" ارتقا داده و طلب مشارکت عمومی دیگران را به عنوان سندی بر درستی رویه خود در نظر می گیرد. این مشارکت پذیری کلی ذوق، سمبل اخلاق است. زیرا در این جا نیز حکم تأملی با کنار گذاشتن انگیزش های شخصی و غایات عینی ناظر به وجود عین، بنابه "حس مشترک"، دیگران را غایت قرار داده و مشارکت پذیری آن ها در حکم مزبور را طلب می کند (همان، ب ۵۹ و Allison 2001, p.219 & Kemal 1996, p.123).

علاوه بر این، رعایت ضابطه های حصول احساس لذت زیباشناختی، و غایت قرار دادن توافق دیگران در تجربه های زیباشناختی، همچون تلاشی مستمر در گذر از تمایلات بشری و شخصی و تنظیم آن ها در راستای

حصول یک غایت نهایی که همان غایت نهایی اخلاق است، نگریسته می‌شود (Allison 2001, pp.212-13). در واقع، مشارکت‌پذیری کلی ذوق، همچون سمبلی برای مشارکت‌پذیری کلی تکالیف اخلاقی لحاظ می‌شود که در هر دو با گذر از اندیشه حسی صرف، ذهن را تعالی بخشیده و زمینه‌های حصول شرافت انسانی را فراهم می‌سازد. غایت‌مندی بدون غایت یا همان بی‌علاقگی موردنظر حکم تأملی، صورت محض یک عین را بدون توجه به وجود آن عین و سودمندی و کمال آن وجهه نظر قرار می‌دهد و بدین طریق، با کنار گذاشتن هرگونه علاقه‌ای، ذهن را از اندیشه صرفاً حسی ترفیع داده و احساس لذتی نزدیک به احساس رضایت اخلاقی ایجاد می‌کند؛ هرچند ذوق، هم به لحاظ اصل ویژه خود و هم به لحاظ قوه ادراک‌کننده ذهنی‌اش، مستقل و متمایز از اخلاق است. اگر ذوق تماماً متمایل به اخلاق و برخاسته از قوه عقل باشد، آنگاه هیچ‌گاه ذوق و قوه حکم تأملی نمی‌تواند ملزومات و ساحت تحقق تکالیف اخلاقی را تأمین کند. زیرا عقل همواره تحت مفهوم‌ها و اصل متعین ویژه خود قانون‌گذاری می‌کند (Ibid, p.222).

علاوه بر نکات فوق، احساس لذت زیباشناختی برخاسته از هارمونی قوا و نظم غایت‌مندانه طبیعت، حامی "احساس اخلاقی" در مواجهه با شر¹ و تمایلات فردی است. کانت این‌گونه احساس‌ها را موهبت‌هایی طبیعی و اخلاقی و استعدادهایی ذهنی می‌داند که همچون پیش‌شرط اخلاق لحاظ می‌شوند (ببینید کانت ۱۳۶۹، ۴۶۰، ص ۱۳۲). وی احساس اخلاقی را به‌عنوان "علاقه عمل به قوانین اخلاقی" تعریف می‌کند که این علاقه، ریشه در آگاهی از آزادی اراده در وضع قوانین و عضویت در مملکت غایات دارد (همان، ۶۲-۴۶۰، ۳۷-۱۳۲). احساس زیباشناختی برخاسته از هارمونی آزاد قوا، این احساس را تحریک و تقویت می‌کند. از آن‌جا که هارمونی آزاد خیال و فاهمه، تصویری آزاد و غایت‌مندانه از طبیعت فی‌نفسه عرضه می‌دارد، علاقه عقلی قوه عقل به نشانه‌ها و اشاره‌های طبیعت غایت‌مند، نوعی همراهی طبیعت با خواسته‌های عقل را به نمایش می‌گذارد و آگاهی از این همراهی، احساس اخلاقی را تحریک و تقویت می‌کند؛ «خودانگیختگی در بازی قوای شناختی، که هماهنگی‌شان حاوی مبنای این لذت است، مفهوم مذکور [مفهوم غایت‌مندی طبیعت] را مستعد می‌کند که حلقه رابطی میان قلمرو مفهوم طبیعی و قلمرو مفهوم اختیار در معلول‌های آن باشد، در عین حال که حساسیت ذهن نسبت به احساس اخلاقی را افزایش می‌دهد» (کانت ۱۳۸۱، مقدمه IX، ۹۶). همان‌گونه که طبیعت غایت‌مند از خود نشانه‌ها و اشاره‌هایی را در راستای غایت و خواست اخلاقی به نمایش می‌گذارد و بنابراین احساس اخلاقی را تحریک و تقویت می‌کند، علاقه عقلی فاعل اخلاقی به این نشانه‌ها و اشاره‌ها نیز، هارمونی آزاد خیال و فاهمه را تقویت می‌کند و بدین ترتیب زیبایی و اخلاق همچون دو عضو مکمل در خدمت هم عمل می‌کنند (Allison 2001, p.229). چون احساس‌های اخلاقی، حامی عمل به تکالیف هستند، و همواره نزاعی دائمی بین تکالیف اخلاقی و امیال وجود دارد، احساس زیباشناختی ناشی از ادراک طبیعت زیبا، احساس‌های اخلاقی و در نتیجه پیروزی عقل بر امیال را تقویت می‌کند (Ibid, p.217).

¹ - evil

اما علاقه عقلی به طبیعت زیبا، علاوه بر تأمین فضایی برای تحقق تکالیف اخلاقی، علاقه‌ای از سر احترام به طبیعت زیبا نیز برمی‌انگیزد که همین علاقه، بنیاد پاسداشت طبیعت و ممانعت از تخریب آن است. زیرا هرگونه نقصی در اجزاء و پاره‌های این طبیعت زیبا، به تصویر ارگانیکی طبیعت مورد نیاز عقل عملی ضربه می‌زند و حصول تصویر ارگانیکی طبیعت به‌عنوان یک کل را مخدوش می‌سازد (Ibid, pp.234-35).

نتیجه‌گیری

۱- کانت در نقد عقل محض، حوزه شناخت را از حوزه عمل تفکیک کرد و در نقد عقل عملی، بنیاد عمل بر مبنای اصول پیشینی عقل را تبیین کرد. ولی در این دو اثر فضای تحقق قوانین و تکالیف وضع شده توسط عقل عملی را تبیین نکرد.

۲- نقد قوه حکم، ضرورت تبیین فضایی برای تحقق تکالیف اخلاقی را گوشزد کرده و در فصول مربوط به زیباشناسی بویژه زیبایی طبیعی، این ساحت را معرفی و تبیین کرده است.

۳- فرولایه فوق محسوس، به‌عنوان بنیاد فی‌نفسه (نومنال) اعیان، فضایی آزاد از تعینات دترمینیستی طبیعت پدیداری فراهم می‌سازد که هم لذت زیباشناختی برخاسته از هارمونی قوای خیال و فهم را تبیین می‌کند و هم در خدمت اخلاق عمل می‌کند.

۴- قوه حکم زیباشناختی، با تأمل بر مفهوم‌ها و قانون‌های تجربی ساخته شده توسط فاهمه، و عرضه فضایی مناسب اراده آزاد عقل عملی، به‌عنوان قوه واسطه فاهمه و عقل عمل می‌کند و بدین ترتیب شکاف بزرگ بین ساحت شناخت و ایمان را پر می‌کند.

۵- غایت‌مندی بدون غایت و کنار گذاشتن تمامی علاقه‌های ناظر به وجود عین در جریان انتزاع صورت‌های محض آن‌ها در حکم زیباشناختی، انگیزه مشارکت‌پذیری اجتماعی انسان‌ها را تقویت می‌کند. این مشارکت‌پذیری کلی احساس ذوقی، سمبل اخلاق در وضع و انتخاب امر مطلق و تکالیف اخلاقی کلی است.

۶- زیبایی طبیعی، تصویری غایت‌مندانه از طبیعت عرضه می‌دارد که در آن، طبیعت نشانه‌ها و اشاره‌هایی را دال بر همراهی با غایات فاعل اخلاقی از خود به‌نمایش می‌گذارد. این نشانه‌ها و اشاره‌ها، احساس اخلاقی را در جهت حمایت از عمل به تکالیف اخلاقی وضع شده، تقویت می‌کنند. عقل با ابراز علاقه به نشانه‌ها و اشاره‌های طبیعت هدفمند طراحی شده در حکم زیباشناختی، فرولایه فوق محسوس عرضه شده توسط حکم تأملی را تعیین بخشیده و بنابراین، هارمونی آزاد خیال و فاهمه را تقویت و تحریک می‌کند. بدین ترتیب، قوه حکم و قوه عقل همچون دو قوه مکمل در خدمت هم عمل می‌کنند.

۷- ضرورت وجود فرولایه فوق محسوس به‌عنوان حامی احساس‌های اخلاقی، ما را به حفظ و ممانعت از تخریب طبیعت زیبا مکلف می‌سازد.

کتابشناسی

- ۱- کانت، ا. (۱۳۶۹). *بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق*. ترجمه حمید عنایت- علی قیصری، انتشارات خوارزمی، چاپ اول.
- ۲- کانت، ا. (۱۳۸۱). *نقد قوه حکم*. ترجمه عبدالکریم رشیدیان، نشر نی، چاپ دوم.
- ۳- کانت، ا. (۱۳۸۵). *نقد عقل عملی*. ترجمه انشاء الله رحمتی، انتشارات نورالثقلین، چاپ دوم.
- ۴- ماحوزی، رضا. (۱۳۸۷). *زیبایی و استقرار در فلسفه نقادی کانت*. مجله نامه حکمت، سال ششم- شماره اول، بهار و تابستان.
- ۵- همو. (۱۳۸۹). *امر سوم در احکام تألیفی پیشینی در فلسفه کانت*. مجله پژوهش های فلسفی، دانشگاه تبریز، بهار و تابستان.
- 6- Allison, H.E. (2001) "Kant's Theory of Taste", Cambridge University Press, First Published.
- 7- Ameriks, K. (2003) "Interpreting Kant's Critiques", Oxford University Press.
- 8- Buchdahl, G. (1996) "The Relation Between Understanding and Reason in the Architectonic of Kant's Philosophy", Immanuel Kant, critical Assessment. Vol. 4.
- 9- Elliott (1996) "The Unity of Kant's Critique of Aesthetic Judgment", Immanuel Kant critical Assessment. Vol. 4.
- 10- Schaper, E. (1996) "Taste, sublimity, and genius: The aesthetics of nature and art", in The Cambridge companion to Kant, Cambridge university press.
- 11- Kant, I. (1965) "Critique of Pure Reason", Trans by Norman Kemp Smith, pressdin Macmillan.
- 12- Kemal, S. (1996) "The Importance of Artistic Beauty" Immanuel Kant, critical Assessment. Vol. 4.
- 13- Ginsborg, H. (2005) "Kant's Aesthetics and Teleology", Stanford Encyclopedia of Philosophy.
- 14- Zimmerman, E. (1996) "Kant: The Aesthetic Judgment", Immanuel Kant, critical Assessment. Vol. 4.

Natural Beauty and Ethic in Kant's Thought

Dr. Reza Mahoozi

Assistant Professor of philosophy in Institute for Social and Cultural Studies

In the critical philosophy, Understanding is lower in the empirical nature, and Reason is lower in free space. But, ethical duties must doing in nature. They can not doing in empirical nature, because this space is deterministic and it's not suitable for free will. So, we need another picture of the nature. Mental picture of teleology of the world that produced by natural reflective judgment, supply this need. Faculty of Judgment reflects many productions of the Understanding and abstracts their pure forms and unities them in an organic hierarchy. This beautiful nominal nature is suitable for ethical duties. Justify of this matter and introduce this judgment as a mediator between Understanding and Reason are purposes of this article.

Key words:

imagination, understanding, reason, empirical nature, nominal nature, determinism, natural beauty, organism, duty, ethic, will, purposiveness.